یک داستان واقعي – بخش چهارم: اندرسم

اين‌بار آبشارهاي دره اندرسم – آبشار ماقبل آخر – يک آبشار که از لاخ شدن يک سنگ غول پيکر ايجاد شده و مسير آب کاملاً کج است. يعني از سمت شرق تنگه با فشار به فضا وارد شده و در سمت غرب تنگه به پايين مي‌رسد. يک استخر عميق هم در پايين است و کاملاً بايد با شنا از آن عبور کرد. به عنوان نفر اول فرود مي روم. بيشتر فرود بر روي فضا است و سنگيني کوله پشتي، شخص را در فضا به حالت افقي نگاه مي دارد. اولين بخشي هم که با آب تماس مي کند، پايم نيست بلکه زير کوله پشتيم است. کم کم به خودم طناب داده و وارد آب مي‌شوم. دندانهايم از شدت لرزش به هم مي خورند. خوشبختانه وقتي آب به گردنم مي رسد پايم به کف استخر مي خورد و راحت‌ترهشت فرود خود را آزاد مي‌کنم. لازم به ذکر است پروسيک استفاده نکرده ام چون دردسر آزاد کردنش را در آن شرايط خيلي زياد مي ديدم. از پشت آبشار شنا کنان تراورس مي کنم و نهايتاً پس از چند دقيقه در بيرون استخر آبشار هستم. بچه ها از بالا مرا مي بينند و از نگراني در مي آيند. با ديدن سر و وضعم يک خنده اي مي‌کنند اما خيلي زود اين لبخندها محو مي شود. همين برنامه قرار است سر آنها هم پياده شود. اصرار مي کنند که دوباره سيستم تيرول راه بيندازيم. من به دنبال اينم که يک کارگاه در آخر استخر ايجاد کنم و بچه ها با تيرول بر روي آن، با آن استخر عميق درگير نشوند. امکان ايجاد يک کارگاه مطمئن وجود ندارد. يک سنگ را با ضربه در يک شکاف لاخ مي کنم و با تسمه يک بلوک دور آن مي اندازم. طناب را تا آنجا که امکان دارد مي کشم و به انتهاي تسمه وصل مي کنم. به کارگاه اطمينان ندارم و تصميم مي گيرم که با کشيدن طناب توسط دست فشار وارده به کارگاه را کمتر کنم. در اين فاصله مهدي هم با طناب ديگري همچون من فرود آمده و به من ملحق مي شود. تکه سنگ بلوک شده به همراه نيروي دست ما دونفر مجموعه کارگاه را تشکيل مي دهد و به مارال مي گوييم که تيرول خود را شروع کند.

اما کمي هم در مورد نحوه تيرول. ابزار ما براي اينکار عبارت است از يک کارابين اسلينگ که طناب را به صندلي وصل کرده و وزن اصلي بر روي آن است به همراه يک طنابچه پروسيک که در صورت افزايش سرعت و يا رها کردن طناب، ترمز کرده و قفل شود. فکر کنم تصوير زير که به خاطر شرايط منطقه و لرزش دست عکاس (به دليل سرما) کيفيت مناسبي هم ندارد تا حدي کليت قضيه و شدت هيجان آن‌را بيان کند.

همانطور که در ابتدا ذکر شد مسیر کج آبشار باعث مي شد که طناب ثابت شده از روي آب در فضا عبور کرده باشد. مارال تیرول خود راشروع کرد و وقتي به نزديكيهاي محل تقاطع با آب رسيد به علت فشار ناشي از وزن، شكستي در طناب ايجاد شد. مارال در فضا با جريان آب برخورد كرد و از منظر ما به زير آبشار رفت و ديگر بيرون نيامد. من و مهدي كمي همديگر را نگاه كرده و متوجه جريان شديم. پروسيک او درست در نزديكيهاي محل تقاطع قفل شده بود. اين اتفاق، طبيعي بود چون احتمالاً بر اثر شوک ناشي از برخورد با جريان آب طناب را رها كرده و پروسيک وارد عمل شده بود.

شرايط بسيار نگران كننده بود و من با وحشت مجدداً شنا كرده و به زير آبشار رفتم. شكست طناب و طول نسبتاً بلند پروسيک باعث شده بود كه مارال حدود ۲۰ سانتيمتري زير آب متوقف شود و تماس مستقيم با جريان آب نداشته باشد. هنوز هم فكر اينكه اگر اين ۲۰ سانتيمتر كمتر بود چه اتفاقي مي افتاد، لرزه بر اندامم مي اندازد.

شرايط سختي بود. غرش آبشار امكان هرگونه ارتباط كلامي را سلب كرده بود.مارال اول كوله پشتي اش را پايين انداخت تا قدرت مانور بيشتري داشته باشد. هرچه تقلا كرد نتوانست قفل پروسيک را كه درون جريان شديد آبشار قرار داشت شل كند. در نهايت هم علي با فرودي كه از يک رشته ديگر انجام داد خود را به نزديكيهاي مارال رسانده و طنابچه پروسيک را با چاقو به سزاي اعمالش رساند. اين جريان نيم ساعتي به طول انجاميد و پس از رسيدن مارال به پايين، تازه اثرات افت دما و هيپوترميا ظاهر شدند. خوشبختانه به مدد دماي هواي مرداد ماه و آفتابي كه كمي جلوتر وجود داشت شرايط به حالت عادي برگشت.

از طرف ديگر فرشيد مصر شد كه اين تيرول را تكرار كند منتها بدون پروسيک و فقط با كارابين اسلينگ. من در اين فاصله تمام حواسم متمركز مارال بود و بچه هاي ديگر مشغول صحبت باهم در اين

زمينه بودند كه ناگهان همه متوجه يک صداي مهيب شديم. قضيه از اين قرار بود كه در اواسط تيرول فرشيد، كارگاه پايين كم آورده و سنگ لاخ شده بيرون پريده بود و فرشيد يک سقوط ۴ متري به وسط استخر كرده بود. خوشبختانه عمق زياد استخر، اين واقعه را به خنده و قهقهه ختم كرد اما من در فكر سوتي دومي بودم كه از دستمان در رفته بود و پرخاشي شديد به مهدي كه چرا از كارگاه غافل شده است.

نگاه بعد از ماجرا

اول: در برنامه هاي **canyoning** براي فرودهايي كه امكان تصادم با جريان مهيب آب وجود دارد به هيچ عنوان نبايد از گره هاي چفت شونده استفاده كرد. اين مورد در مراجع مربوطه نيز قيد شده است. حمايت از پايين براي ابزارهايي مانند هشت فرود و ريورسو مي تواند جايگزين پروسيک شود. البته استقرار طولاني حمايت كننده در انتهاي مسير فرود كه معمولاً در معرض جريان آب قرار دارد مشكلات مربوط به خود را خواهد داشت و يک تيم كم تعداد (بين ۳ تا ۶ نفر) زمان كوتاهتري درگير اين مسئله خواهد بود.
دوم: شيوه تيرول ما شيوه استانداردي نبود. اصولاً شايد بهتر باشد از واژه تيرول استفاده نكنيم. در شكلهايي كه براي تيرول در مراجع آورده مي شود معمولاً اختلاف ارتفاع مبداء و مقصد به نسبت طول مسير (همان شيب طناب) بسيار كمتر از سيستمي بود كه ما استفاده مي كرديم. از اشتباهات فاحش ما هم يكي اين بود كه از يک روش ابتكاري و بدون بررسي كافي در برنامه استفاده مي كرديم.
سوم: پس از بروز حادثه براي نفر اول به عنوان سرپرست نبايد از بقيه غافل مي شدم و انحراف فكري من مي توانست به حادثه دوم منجر شود. بطور كلي در بروز حوادث، توجه همه به سمت مصدوم منحرف مي شود و از كنترل حادثه، كه از نظر من اهميت آن به مراتب بيشتر از رسيدگي به مصدوم است، غافل مي شويم.
چهارم: از همين حادثه به بعد هميشه يک چاقوي برنده به صندلي خود متصل مي كنم. يک طناب مي تواند در شرايطي خاص بلاي جان نفرات شود. به هر حال با سقوط و شكستگي بهتر كنار مي آيم تا اينكه در زير جريان آب دچار خفگي شوم.

بابک ضياء – ۶ آبان ۱۳۸۵